



مولوی، دیوان شمس، شماره ۱۳۷۰

آمد بهار ای دوستان منزل سوی بستان کنیم
گرد غریبان چمن خیزید تا جولان کنیم

امروز چون زنبورها پران شویم از گل به گل
تا در عسل خانه جهان شش گوشه آبادان کنیم

آمد رسولی از چمن کاین طبل را پنهان مزن
ما طبل خانه عشق را از نعره‌ها ویران کنیم

بشنو سماع آسمان خیزید ای دیوانگان
جانم فدای عاشقان امروز جان افشان کنیم

زنجیرها را بردریم ما هر یکی آهنگریم
آهن گزان چون کلبتین آهنگ آتشدان کنیم

چون کوره آهنگران در آتش دل می دمیم
کآهن دلان را زین نفس مستعمل فرمان کنیم

آتش در این عالم زنیم وین چرخ را برهم زنیم
وین عقل پابرجای را چون خویش سرگردان کنیم

کوبیم ما بی‌پا و سر گه پای میدان گاه سر
ما کی به فرمان خودیم تا این کنیم و آن کنیم

نی نی چو چوگانیم ما در دست شه گردان شده
تا صد هزاران گوی را در پای شه غلطان کنیم

خامش کنیم و خامشی هم مایه دیوانگیست
این عقل باشد کاتشی در پنبه پنهان کنیم